

کمونیسم مارکس؛ فصل چهارم: انترناسیونال اول، جنبش خودآگاهانه طبقه کارگر علیه سرمایه - محسن حکیمی



به نظر مارکس، کمونیست‌ها پیشروترین و مصمم‌ترین بخش احزاب کارگری یعنی جنبش کارگری را تشکیل می‌دهند. مارکس هیچ پروایی ندارد از این که کمونیست‌ها را از جنبش کارگری و اتحاد تشکیل دهنده این جنبش متمایز کند. افزون بر این، مارکس با متشکل شدن کمونیست‌ها نیز مخالف نیست، چنان‌که خود در مقام کمونیست هم در «کمیته مکاتبات کمونیستی» و هم در «جمعیت کمونیستی» عضویت داشت. آنچه مارکس به صراحت با آن مخالفت می‌کند و آن را فرقه‌گرایی می‌داند ایجاد تشکل کمونیست‌ها به عنوان تشکل جداگانه بدیل درمقابل سازمان یابی ضدسرمایه داری جنبش کارگری است

نقطه اوج شکوفایی و بالندگی سازمان یابی طبقه کارگر و در واقع وحدت خودآگاهانه و سرمایه ستیز کار مادی و کار فکری، تشکیل انترناسیونال اول بود. گرایش فرقه ای درون «جمعیت کمونیستی» سرانجام آن را در سال ۱۸۵۰ به انشعاب کشاند و خود این تشکل نیز در سال ۱۸۵۲

منحل شد. از این زمان تا سال ۱۸۶۴، که انترناسیونال اول بنیاد نهاده شد، مارکس به مدت ۱۲ سال فعالیت تشکیلاتی را کنار گذاشت و، ضمن اختصاص عمده فعالیت خود به نگارش آثاری در باره اوضاع سیاسی فرانسه و، به ویژه و مهمتر از همه، نقد اقتصاد سیاسی بورژوازی، بر آن شد که دیگر دعوت تشکل هایی از نوع «جمعیت کمونیستی» را نپذیرد. اما دعوت کارگران بنیانگذار انترناسیونال اول را پذیرفت، زیرا بر این باور بود که این بار با فرقه‌ها رو به رو نیست و به جای آنها، هم در لندن و هم در پاریس، «قدرت های» واقعی به میدان آمده اند. او این نکته را در نامه‌ای به انگلس به تاریخ ۴ نوامبر ۱۸۶۴ این گونه بیان می‌کند:

می‌دانستم که این بار، هم در لندن و هم در پاریس، «قدرت‌های» واقعی به میدان آمده‌اند و، از همین رو، تصمیم گرفتم که قاعده معمول و همیشگی خود را مبنی بر رد چنین دعوت‌هایی نادیده بگیرم.^۱

بستر مادی و عینی شکل‌گیری انترناسیونال اول یک جنبش اتحادیه‌ای نیرومند بود که علاوه بر رهبری مبارزه اقتصادی کارگران برای اهدافی چون کاهش ساعات کار، حفظ سطح دستمزد و جلوگیری از اخراج کارگران، فعالانه در مسائل سیاسی به ویژه سیاست بین‌المللی دخالت می‌کرد. انترناسیونال اول نه فقط بر زمینه مبارزه کارگران انگلستان، فرانسه، آلمان، ایتالیا، لهستان و چند کشور اروپایی دیگر و نیز آمریکا برای کاهش ساعات کار و دیگر خواست‌های اقتصادی بلکه در کوران جنبش مردم ایتالیا برای وحدت و استقلال کشور، جنگ داخلی آمریکا برای الغای برده داری و مبارزه مردم لهستان بر ضد سلطه روسیه تزاری به وجود آمد. در تشکیل انترناسیونال اول، علاوه بر بخش مهمی از اتحادیه‌های کارگری بریتانیا، پرودونیست‌های فرانسه، بلژیک، و سوئیس نیز سهم بودند. مارچلو ماستو، آن‌جا که به این جریان تعاون‌گرا (mutualist) در جنبش کارگری اروپا اشاره می‌کند، آن را «جناح راست انترناسیونال اول» می‌نامد:

دیگر نیروی مهم این تشکل تعاون‌گرایان بودند، از جریان‌های دیرین و با سابقه فرانسه که در بلژیک و بخش فرانسوی‌زبان سوئیس نیز نیرو داشتند. اینان، که هوادار نظریه‌های پی‌یر-ژوزف پرودون

(۱۸۶۵-۱۸۰۹) بودند، با هرگونه شرکت طبقه کارگر در سیاست و همچنین با اعتصاب به عنوان سلاح مبارزه این طبقه مخالف بودند، و در مورد رهایی زنان نیز مواضع محافظه کارانه‌ای داشتند. آنان ضمن دفاع از یک نظام تعاونی و فدرالی می‌گفتند امکان تغییر سرمایه‌داری از طریق دسترسی برابر مردم به وام‌های دولتی وجود دارد. بنابراین، در مجموع می‌توان گفت که آنان جناح راست انترناسیونال اول را تشکیل می‌دادند.^۲

در مقایسه با این دو نیروی اصلی، مارکس و پیروانش در انترناسیونال در اقلیت بودند، «با نفوذی بسیار محدود، خاصه در شماری از شهرهای آلمان و سوئیس و لندن.»^۳ خود مارکس نیز جز با حضورش «همچون شنونده‌ای خاموش» در همایش بنیان‌گذاری این تشکل نقشی در بنیان‌گذاری و تشکیل انترناسیونال اول نداشت. او، در همان نامه نام‌برده به انگلس، چنین نوشت:

کسی را به اسم "لُ لوبز" فرستاده بودند تا از من بپرسد آیا حاضر از طرف کارگران آلمانی در این همایش شرکت کنم، و به‌ویژه این‌که آیا کارگری آلمانی را می‌شناسم که بتواند در این همایش سخنرانی کند، و از این دست پرسش‌ها. من اِکاریوس را به آنها معرفی کردم که سخنرانی شایان تحسینی ایراد کرد، و خود نیز همچون شنونده‌ای خاموش در فضای ورودی تالار حضور یافتم.^۴

اما، با آن‌که مارکس در بنیان‌گذاری انترناسیونال اول نقش فعالی نداشت، کارگران فعال و پیشرو لندن، خاصه برخی از چارتیست‌های جناح چپ این حزب کارگری، و البته کارگران تبعیدی آلمانی او را یک چهره سرشناس تبعیدی و رفیق طبقه کارگر می‌دانستند. با این همه، نکته شایان ذکر در باره رویکرد مارکس به انترناسیونال اول نقش تعیین‌کننده او در این تشکل پس از درگیر شدن با فعالیت‌های آن است. اهمیت این نقش چنان است که با قطعیت می‌توان گفت که بدون مارکس انترناسیونال اول راه یکسره متفاوتی می‌پیمود. اما پیش از پرداختن به نقش مهم مارکس در این سازمان کارگری بین‌المللی، بگذارید به چه‌گونگی شکل‌گیری این سازمان پردازم.

پس از حمله روسیه به لهستان در ژوئیه ۱۸۶۳، جمعی از کارگران فرانسوی و انگلیسی، که پیش از آن با هم مکاتبه داشتند، در دفتر نشریه **بی هایو** (Bee-Hive)، به معنی کندوی عسل (– ارگان «شورای اتحادیه‌های کارگری لندن» – گرد آمدند تا به این حمله واکنش نشان دهند. در این نشست، بیانیه‌ای به امضای پنج تن از رهبران اتحادیه‌های کارگری انگلستان خطاب به کارگران فرانسوی صادر شد که هدفش گردآوردن نمایندگان کارگران کشورهای فرانسه، ایتالیا، آلمان، لهستان، آمریکا و کشورهای دیگری بود که در آنها «اراده‌ای برای همکاری در جهت خیر و صلاح انسان»^۵ وجود دارد. در کنار این واکنش، مسائل دیگری چون اعتصاب کارگران ساختمانی لندن و برخورد خصمانه دولت با آن، ادامه فعالیت کمیته استقبال از گاریبالدی، و طرح دوباره خواست حق رأی برای کارگران در سیاسی شدن مبارزه اتحادیه‌های کارگری و بنیان‌گذاری انترناسیونال اول تأثیر داشت. در ۲۷ اوت ۱۸۶۴، **بی هایو** اعلام کرد که در ۲۸ سپتامبر همین سال همایش بین‌المللی کارگران در تالار سنت مارتین لندن برگزار خواهد شد. «شورای اتحادیه‌های کارگری لندن»، که معمولاً مراقب بود با مسائل سیاسی درگیر نشود، هیئتی رسمی از نمایندگان خود را برای شرکت در این همایش انتخاب کرد.

باری، در ۲۸ سپتامبر ۱۸۶۴، در یک گردهمایی با حضور «حدود ۲۰۰۰ کارگر»^۶ در تالار سنت مارتین لندن «انجمن بین‌المللی کارگران»، که سپس به «انترناسیونال اول» معروف شد، بنیاد گذاشته شد. در این همایش، کمیته‌ای دائمی متشکل از ۳۴ عضو از جمله مارکس انتخاب شد. این کمیته «شورای مرکزی انجمن» نام گرفت که سپس به «شورای عمومی» معروف شد.^۷ فضای فکری انترناسیونال اول در آغاز تحت تأثیر افکار رهبران جنبش وحدت و استقلال ایتالیا، یعنی ماتسینی و گاریبالدی، سوسیالیسم یوتوپایی رابرت اوئن و نیز افکار دموکرات‌ها و سوسیالیست‌های فرانسوی بود. شورای عمومی انترناسیونال در نخستین جلسه خود به کمیته‌ای متشکل از چند عضو شورا از جمله مارکس مأموریت داد که دو پیش‌نویس، یکی برای برنامه و دیگری برای اساس‌نامه، بنویسد. به‌گفته کالینز و آبرامسکی، مارکس به علت بیماری نتوانست در جلسه این

کمیته شرکت کند. پیش نویس برنامه را جان وستون، کارگر انگلیسیِ هوادار رابرت اوئن، و پیش نویس اساسنامه را لوئیجی وُلَف، از نمایندگان کارگران ایتالیا و طرفدار ماتسینی، نوشتند. شورای عمومی این پیش نویس ها را نپذیرفت و آنها را برای بازنگری به کمیته نامبرده بازگرداند. مارکس باز هم نتوانست در این بازنگری شرکت کند، به این دلیل که قرار جلسه آن دیر به دستش رسید. در این جلسه کمیته، به لُ لوبز، کارگر فرانسوی و طرفدار جمهوری خواهانِ دموکراتِ فرانسوی، مأموریت داده شد که دو پیش نویس را در متن واحدی بگنجاند و آن را برای تصویب به جلسه شورای عمومی ارائه کند. در همین جلسه شورای عمومی بود که مارکس سرانجام توانست شرکت کند و با توضیحات خود شورا را به تغییر اساسی متن مجاب کند. به این ترتیب، پیش نویس آنچه را که تحت عنوان **بیانیه خطاب به طبقات کارگر و «قواعد و مقررات»** (اساسنامه انترناسیونال اول) به تصویب شورای عمومی انترناسیونال اول رسید، مارکس نوشت. او البته مجبور شد جملاتی را درباره «وظیفه» و «حق» و نیز «حقیقت، اخلاق، عدالت» در اساسنامه بگنجاند که بیانگر دیدگاه‌های ماتسینی بود، اگر چه – چنان‌که سپس به انگلس نوشت – این جملات را طوری نوشت که به موضع ضدسرمایه‌داری این سند خدشه ای وارد نیاید. در جلسه شورای عمومی و هنگام تصویب متن نیز مارکس در مورد حذف یک عبارت ضدسرمایه‌داری کوتاه آمد، که سپس در همان نامه به انگلس آن را با لزوم «شجاعت در کردار، ملایمت در گفتار» توضیح داد.^۸

بدین‌سان، فضای نظری اولیه شورای عمومی به سرعت به سود دیدگاه‌های ضدسرمایه‌داری مارکس تغییر یافت. صرف نظر از این‌که در ذهن رهبران اتحادیه‌های کارگری چه می‌گذشت آن‌گاه که نظرات ضدسرمایه‌داری مارکس را می‌پذیرفتند، نفس همین پذیرش انترناسیونال اول را به تشکیلی تبدیل کرد که در آن برای اولین (و البته، تا کنون، آخرین) بار ده‌ها هزار کارگر متشکل در اتحادیه‌های کارگری زیر پرچم رهایی طبقه کارگر از ستم سرمایه و هرگونه جامعه طبقاتی گرد آمدند. انترناسیونال اول در اساسنامه اش به صراحت هدف نهایی خود را «رهایی اقتصادی طبقات کارگر» اعلام کرد، «هدف بزرگی که هر جنبش سیاسی [از جمله جنبش استقرار دموکراسی سیاسی]

می بایست وسیله ای برای دست یابی به آن باشد»^۹. به ای ترتیب، انترناسیونال اول شکل تاریخی آغازینی از ارتقای جنبش خودانگیخته طبقه کارگر را به سطح جنبش خودآگاهانه یا کمونیستی این طبقه به نمایش گذاشت. دو سال پس از شروع کار انترناسیونال اول، در یکی از قطعنامه‌های کنگره آن در ژنو با عنوان «اتحادیه‌های کارگری: گذشته، حال، آینده»، که پیش‌نویس آن را مارکس در اوت ۱۸۶۶ نوشت، اعلام شد که اهمیت اتحادیه‌های کارگری بیش از آن‌که در «جنگ‌های چریکی بین سرمایه و کار» باشد در مبارزات آنها بر ضد «**نظام کار مزدی و حاکمیت سرمایه**» است.^{۱۰}

با این همه، گردهمایی‌ها حتی یک اقلیت کوچک از جنبش اتحادیه‌ای در زیر پرچم رهایی از حاکمیت سرمایه نیز دیری نپایید و، پس از شکست کمون پاریس، این اتحادیه‌های کارگری انترناسیونال اول را ترک کردند و بدین‌سان این سازمان کارگری توده‌ای به گروه‌های فرقه‌ای منشعب شد، در یکسو جریان راست غیرسیاسی آنارشیستی و در سوی دیگر گروه چپ توطئه‌گر بلانکیستی. در این‌جا لازم است تأکید شود که پذیرش موضع ضدسرمایه‌داری مارکس از سوی رهبران اتحادیه‌های کارگری در شورای عمومی پذیرشی **منفعله‌** بود و نه **فعالانه**. پیش از آن، و در بحبوحه بنیان‌گذاری انترناسیونال، پرهیز این رهبران از موضع‌گیری بر ضد سرمایه آشکار بود. چنان‌که در اسناد آمده است، در نشست بنیان‌گذاری انترناسیونال، جورج آدجر، دبیر «شورای اتحادیه‌های کارگری لندن» که سپس رئیس شورای عمومی انترناسیونال شد، بیانیه خود را «خطاب به کارگران فرانسه» قرائت کرد که در دسامبر سال پیش نوشته شده بود. در این بیانیه، «هیچ اشاره‌ای به سوسیالیسم یا هرگونه تغییر ریشه‌ای در مناسبات مالکیت نشده بود» و به‌جای آن بر تقویت «قدرت چانه‌زنی کارگران» تأکید شده بود.^{۱۱} افزون بر این، **بی‌هایو**، که پس از بنیان‌گذاری انترناسیونال ارگان رسمی آن شد، در یکی از سرمقاله‌های آغازین خود «حقوق مشروع سرمایه» را به رسمیت شناخت:

بی‌هایو در سرمقاله‌ای صمیمانه و نسبتاً بی‌تفاوت با تأکید بر اهداف انسانی، بین‌المللی، و اجتماعی «انجمن» جدید و این‌که حقوق کار باید «ارتقاء یابد و حمایت شود بی‌آن‌که به دخالت بی‌جا در حقوق مشروع سرمایه بینجامد» از تشکیل این انجمن استقبال کرد.^{۱۲}

از سوی دیگر، این را نیز باید گفت که وضع جنبش اتحادیه ای کارگران انگلستان در اواخر دهه پنجاه و اوایل دهه شصت قرن نوزدهم با حال و روزی که این جنبش بعدها پیدا کرد - آن‌گاه که به حزب لیبرال بریتانیا پیوست - متفاوت بود. در آن سال‌ها، جنبش اتحادیه ای میراث دار چارتریس بود و از تریدیونیونیس‌م صرف فراتر می‌رفت. اتحادیه‌هایی که به انترناسیونال اول پیوسته بودند این تشکل بین‌المللی را فقط برای مبارزه با اجحاف کارفرمایان، کاهش ساعات کار، حفظ سطح دستمزدها، مقابله با اخراج کارگران بومی و استخدام نیروی کار ارزان کارگران خارجی نمی‌خواستند. این اتحادیه‌ها، افزون بر مبارزه اقتصادی با کارفرمایان و تلاش برای تغییر قراردادهای یکسره ستمگرانه کارفرمایان با کارگران، برای دستیابی کارگران به حقوق مدنی به ویژه حق رأی پیکار می‌کردند، خواهان الغای مجازات اعدام بودند، و از مبارزات استقلال طلبانه مردم کشورهای دیگر به ویژه لهستان، آمریکا و ایتالیا حمایت می‌کردند. گرایش اتحادیه‌های کارگری انگلستان به فراتر رفتن از مبارزه صرفاً اقتصادی تا آن‌جا پیش رفت که حتا با حق ویژه و انحصاری ثروتمندان برای برگزاری مراسم سی‌صدمین سالگرد درگذشت شکسپیر به مخالفت برخاستند و خود برای این نویسنده و شاعر بزرگ مراسم مستقل برگزار کردند.^{۱۳}

اما در ادامه بحث نقش تعیین‌کننده مارکس در انترناسیونال اول باید افزود که قرار گرفتن اتحادیه‌های کارگری در چهارچوب برنامه و اساسنامه ای که مارکس برای انترناسیونال نوشته بود مبارزات آنها را تا حد کمونیسم مارکس ارتقاء می‌داد. در واقع، انترناسیونال اول نشان داد که کمونیسم مارکس چیزی جز شکل «برای خود» یا خودآگاهانه جنبش خودانگیخته طبقه کارگر نیست. به عبارت دیگر، به نظر مارکس، کمونیسم نه در **بیرون** جنبش کارگری بلکه درست از **درون** و از دل این جنبش می‌جوشد و بیرون می‌آید. بر اساس نظر مارکس در **مانیفست کمونیسم**، فرق کمونیست‌ها با

احزاب کارگری فقط در این است که آنها اولاً در مبارزات طبقات کارگر کشورهای مختلف منافع کل طبقه کارگر را به عنوان طبقه ای بین المللی در نظر می گیرند و، ثانیاً، در هر کشور خاص نیز نه منافع این یا آن بخش یا این یا آن مرحله از جنبش کارگری آن کشور بلکه منافع کل جنبش کارگری آن کشور را بیان می کنند. به این ترتیب، به نظر مارکس، کمونیست ها پیشروترین و مصمم ترین بخش احزاب کارگری یعنی جنبش کارگری را تشکیل می دهند. مارکس هیچ پروایی ندارد از این که کمونیست ها را از جنبش کارگری و آحاد تشکیل دهنده این جنبش متمایز کند. افزون بر این، مارکس با متشکل شدن کمونیست ها نیز مخالف نیست، چنان که خود در مقام کمونیست هم در «کمیته مکاتبات کمونیستی» و هم در «جمعیت کمونیستی» عضویت داشت. آنچه مارکس به صراحت با آن مخالفت می کند و آن را فرقه گرایی می داند ایجاد تشکل کمونیست ها به عنوان تشکل جداگانه بدیل درمقابل سازمان یابی ضد سرمایه داری جنبش کارگری است. اساس این مخالفت هم به دیدگاه مارکس درباره کمونیسم همچون وحدت برای خود کار مادی و کار فکری برمی گردد. بر اساس همین نگاه بود که مارکس با فرقه گرایی و توطئه گری باکونین – که تشکل جداگانه ای را در دل انترناسیونال اول به عنوان بدیل آن به وجود آورده بود – سخت به مخالفت برخاست و تا اخراج او از انترناسیونال پیش رفت. به طور کلی، مارکس با حضور و فعالیت خود در انترناسیونال اول توانست نشان دهد که کمونیسم نه جنبشی بیرون از طبقه کارگر بلکه جزء درونی، ارگانیک و جدایی ناپذیر جنبش کارگری است. تأکید بر موجودیت کمونیست ها به عنوان اجزای درونی و اندام های جنبش کارگری از آن رو حائز اهمیت است که دیدگاه مارکس در باره سازمان یابی طبقه کارگر را از نظریه «ادغام» یا «پیوند» متمایز می سازد؛ چنان که در فصل های بعد خواهیم دید، در این نظریه – که نخست کائوتسکی ارائه کرد و سپس لنین آن را ادامه داد و عملی کرد – «سوسیالیسم» امری صرفاً فکری و نظری است که از بیرون به درون جنبش کارگری برده می شود تا با جنبش خودانگیخته کارگران «ادغام» شود یا «پیوند» یابد.

اما مبارزه برای ارتقای جنبش طبقه کارگر در خود به جنبشی برای خود تنها دستاورد کمونیسم مارکس در انترناسیونال اول نبود. در مقایسه با **مانیفست کمونیسم**، بیانیه انترناسیونال اول خطاب به طبقات کارگر از یک نظر به حال و هوای مبارزه طبقه کارگر بر ضد سرمایه نزدیک تر بود. شرکت مارکس در فعالیتهای «جمعیت کمونیستی» و تجربه‌های او از انقلاب ۱۸۴۸ آلمان و نیز تماس مستقیم او با پیشروان طبقه کارگر انگلستان و زندگی در این کشور، که نسبت به فرانسه و آلمان جامعه پیشرفته تری بود، باعث شد که او برای انترناسیونال اول بیانیه سرمایه ستیزانه کاربردی تر و واقع‌گرایانه تری بنویسد. او در نوشتن این بیانیه از یک سو از فاکت‌هایی استفاده کرد که برای نوشتن کتاب **سرمایه** جمع کرده بود و، از سوی دیگر، به جای سوسیالیست‌ها «طبقات کارگر» را مخاطب قرار داد.^{۱۴} وانگهی، اهمیت نقش مارکس در تدوین پیش نویس اساسنامه انترناسیونال اول به ویژه آن‌گاه برجسته می‌شود که تصویب فراز درخشان زیر را در صدر این اساسنامه در نظر آوریم: «رهایی طبقات کارگر باید به نیروی خود این طبقات به دست آید.»^{۱۵} این فراز به فشرده ترین شکل سرمایه ستیزی خودآگاهانه جنبش کارگری را به عنوان درونمایه اساسی کمونیسم مارکس نشان می‌دهد. افزون بر این، انترناسیونال اول سازمانی بود که، به ویژه بر اساس تجارب مبارزات کارگران در کشورهای انگلستان و فرانسه، مبارزات اقتصادی و سیاسی طبقه کارگر را یک کل یک‌پارچه و جدایی ناپذیر می‌دید، به گونه ای که هم برای کاهش ساعات کار روزانه کارگران ساختمانی سوئیس از ۱۲ ساعت به ۱۰ ساعت مبارزه می‌کرد، هم از شورش معدنچیان بلژیک علیه دولت این کشور حمایت می‌کرد و هم فعالانه در جنگ مسلحانه کارگران فرانسه برای استقرار کمون پاریس شرکت می‌کرد. در یک کلام، چنان‌که مارچلو ماستو از یوهان گئورگ اکاریوس نقل می‌کند، جای‌گاه مارکس در انترناسیونال اول، «جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته بود:»

مارکس بود که هدف روشنی را برای انترناسیونال ترسیم کرد، و نیز مارکس بود که یک برنامه سیاسی عمومی اما کاملاً طبقاتی برای انترناسیونال نوشت که از هرگونه فرقه‌گرایی فراتر می‌رفت

و خصلتی توده‌ای به این تشکل می‌بخشید. روح سیاسی شورای عمومی انترناسیونال همواره مارکس بود؛ او پیش‌نویس تمام قطع‌نامه‌های اصلی آن را می‌نوشت و تمام گزارش‌های کنگره‌های آن را (جز کنگره لوزان در سال ۱۸۶۷ که او به‌تمامی مشغول نمونه‌خوانی **سرمایه** بود) تهیه می‌کرد. جای‌گاه او [در انترناسیونال اول]، چنان‌که یک‌بار یوهان گنورگ [کاریوس (۱۸۸۹-۱۸۱۸) - از رهبران جنبش کارگری آلمان - گفت، «جامه‌ای بود که بر قامت او دوخته بود.»^{۱۴}

با این همه، همین که مسیر این تشکل کارگری بین‌المللی را یک نفر - حتا در حد شخصیت بزرگی چون کارل مارکس - می‌توانست این‌گونه اساسی تغییر دهد خود نشان می‌داد که این تشکل، و به طور کلی طبقه کارگر اروپا و نیز آمریکا در دهه ۱۸۶۰، حامل نقاط ضعف اساسی بود. از جمله این ضعف‌ها می‌توان به شکاف‌های جنسیتی، ملی و حرفه‌ای در جنبش کارگری اشاره کرد. جنبش چارتیستی و سپس جنبش اتحادیه‌ای کارگران انگلستان هر دو حق رأی را فقط برای مردان کارگر می‌خواستند و به این ترتیب نشان می‌دادند که زنان کارگر را فاقد شایستگی حتا برای انتخاب کردن - چه رسد به انتخاب شدن - می‌دانند. در مسئله سازمان‌یابی نیز زنان کارگر هیچ نقشی نداشتند، و انجمن‌های چارتیستی و اتحادیه‌های کارگری تشکل‌هایی یکسره مردانه بودند. در مورد مسئله ملی نیز کارگران اروپا به انواع و اقسام تعصب‌ها و خرافات ناسیونالیستی آغشته بودند و نیروی طبقاتی‌شان بر اثر شکاف‌های ملی تکه پاره شده بود. مارکس راز ناتوانی طبقه کارگر انگلستان را اختلاف بین کارگر انگلیسی و کارگر ایرلندی می‌دانست. انگلس نیز طبقه کارگر آمریکا را دچار تعصب ملی و احساس برتری کارگران نسبت به کارگران مهاجر می‌دانست و ضمن اشاره به برخورد اشرافی این طبقه می‌گفت کارگران آمریکایی شغل‌های سخت و کم‌درآمد را به کارگران مهاجر وا می‌گذارند.

شکاف دیگری که طبقه کارگر را در مبارزه با سرمایه‌داری ضعیف و ناتوان می‌کرد شکاف حرفه‌ای بود. یکی از روش‌های اتحادیه‌های کارگری انگلستان برای حفظ سطح دستمزد اعضای خود کاهش عرضه نیروی کار و بدین‌سان افزایش تقاضا برای آن از طریق مجبورکردن کارگران جوان و تازه

استخدام شده به گذراندن دوره طولانی کارآموزی (۷ سال) بود. در واقع، از نظر اتحادیه‌های کارگری، کارآموزان، کارگر به شمار نمی آمدند و نمی توانستند با کارفرما قرارداد ببندند. تصور اتحادیه‌ها آن بود که به این ترتیب کارفرما مجبور می شود فقط با کارگران ماهر و فنی قرارداد ببندد و، در نتیجه، بهای بیش‌تری برای نیروی کار خواهد پرداخت. اما از آنجا که کارآموزان از این افزایش دستمزد ادعایی اتحادیه‌ها سهمی نمی بردند، و با توجه به این که کاربرد ماشین امر تولید را ساده کرده بود و کارگران ناماهر در مجموع می توانستند کار کارگران ماهر را انجام دهند، طبیعی بود که کارآموزان، مستقل از اتحادیه‌ها و به طور فردی و با مزدهای کمتر، با کارفرما قرارداد ببندند و گاه حتا نقش اعتصاب شکن را بازی کنند. بدین سان، اتحادیه‌های کارگری، که در واقع برای غلبه بر رقابت و تفرقه در میان کارگران به وجود آمده بودند، خود در همان گام نخست به عامل حفظ رقابت بین کارگران ماهر و ناماهر و حتا تشدید آن تبدیل شدند. عامل دیگری که ضعف جنبش اتحادیه ای انگلستان را نشان می داد این بود که فقط اقلیت ناچیزی از جمعیت این جنبش به انترناسیونال پیوسته بود. در سال ۱۸۶۷، اتحادیه‌های کارگری انگلستان ۸۰۰ هزار عضو داشتند، حال آنکه جمعیت اتحادیه‌های وابسته به انترناسیونال فقط ۵۰ هزار نفر بود.^{۱۷} درعین حال، همین اتحادیه‌ها نیز عمدتاً اتحادیه‌های حرفه‌ها بودند و نه صنایع.

از بیست و هفت نفر کارگر انگلیسی که برای عضویت در نخستین شورای عمومی انترناسیونال انتخاب شدند یازده نفرشان کارگر ساختمانی بودند، واقعیتی که تأثیر عظیم اعتصاب های کارگران ساختمانی در سال‌های ۱۸۶۰-۱۸۵۹ را بر جنبش کارگری انگلستان نشان می‌دهد. علاوه بر اتحادیه‌های بنایان و نجاران، اتحادیه‌هایی که اکثریت قاطع اعضای انترناسیونال را تشکیل می‌دادند عبارت بودند از اتحادیه‌های کفشان، خیاطان، کابینت‌سازان، صحافان، روبان‌بافان، زین اسب سازان، نواربافان، سیگارسازان و نظایر آنها. جز در مورد حفاران، کارگران ساده و ناماهر هیچ نماینده ای در انترناسیونال نداشتند. کارگران صنایع سنگین نیز، به استثنای ذوب آهن، در انترناسیونال حضور نداشتند. انترناسیونال هیچ‌گاه نتوانست از پس این محدودیت‌ها برآید.^{۱۸}

روشن است که محدودیت های انترناسیونال اول عمدتاً به محدودیت های جنبش کارگری انگلستان (که پیشتاز جنبش کارگری اروپا بود) برمی گشت. این جنبش از یک سو به همکاری با بورژوازی فرمیست - که همراه با برخی از رهبران جنبش اتحادیه ای تشکلی به نام «جمعیت رفرم» برای اجرای اصلاحات در ساختار اقتصادی انگلستان ایجاد کرده بود - نیاز داشت تا به کمک او قوانینی به ویژه قانون حق رأی را به سود طبقه کارگر به تصویب برساند. این رفرم در سال ۱۸۶۷ اجرا شد و در طول ۶ سال پس از آن تمام مطالبات قانونی طبقه کارگر انگلستان را متحقق ساخت. از سوی دیگر، برای تصویب این قوانین باید هزینه سنگینی چون حاکمیت فرمیسم بر جنبش کارگری را تحمل می کرد. مارکس در نامه ای به انگلس به تاریخ ۶ آوریل ۱۸۶۶ این واقعیت تلخ را این گونه بیان می کند: «جنبش فرمیستی انگلستان، که ما خود آن را به وجود آوردیم، بلای جان ما شده است.»^{۱۹} این واقعیت خود را در رابطه بین مارکس و اتحادیه های کارگری نیز نشان می داد، به این صورت که مارکس از یک سو چاره ای جز پذیرش حضور رهبران اتحادیه های کارگری در رهبری این تشکل بین المللی نداشت، چرا که این رهبران، پیشروان جنبش کارگری انگلستان بودند و انترناسیونال بدون تشکل های تحت رهبری آنها نیرویی نبود و، از سوی دیگر، رفته رفته و خاصه در سال های پایانی دهه شصت مشخص شده بود که رهبران اتحادیه های کارگری سرانجام انترناسیونال را ترک خواهند کرد و به بورژوازی لیبرال خواهند پیوست. آنچه مارکس و اتحادیه های کارگری را در انترناسیونال اول به هم نزدیک می کرد و آنها را در مقابل پرودونیست ها با هم متحد می ساخت ضرورت مبارزه **سیاسی** طبقه کارگر با بورژوازی بود. اما رویکرد مارکس و رهبران اتحادیه های کارگری به این مبارزه متفاوت بود. رهبران اتحادیه های کارگری مبارزه سیاسی را در حد رفرم صرف می خواستند، در صورتی که مارکس رفرم را وسیله ای برای الغای سرمایه می خواست. اگر بخواهیم این تفاوت را در قالب رابطه این دو جریان با چارتریسم بیان کنیم باید بگوییم اتحادیه های کارگری دیدگاه های جناح راست چارتریست ها را نمایندگی می کردند، حال آن که مارکس نماینده جناح چپ چارتریسم بود. همین تفاوت بود که فعالیت مشترک مارکس و اتحادیه های

کارگری، یعنی فرایند «برای خود» شدنِ وحدتِ کارِ مادی و کارِ فکری، را به امری موقت و گذرا تبدیل می کرد. حمایت انترناسیونال اول از کمون پاریس بهانه ای به دست سران اتحادیه‌های کارگری عضو انترناسیونال داد تا از این سازمان سرمایه ستیز جدا شوند و به بورژوازی لیبرال بپیوندند.

با جداسدن اتحادیه‌های کارگری از انترناسیونال اول، این تشکل بین المللی پایه و بدنه کارگری خود را از دست داد و به عرصه تاخت و تاز فرقه‌ها – طرفداران مارکس (مارکسیست‌ها) در یک سو و آنارشیست‌ها در سوی دیگر – تبدیل شد. از همین رو، به پیشنهاد انگلس و موافقت مارکس در کنگره لاهه در سال ۱۸۷۲، مرکز انترناسیونال به نیویورک در آمریکا منتقل گردید، و چند سال بعد نیز در آنجا منحل شد. پس از ۱۸۷۲، در اروپا دو «انترناسیونال» جداگانه به فعالیت خود ادامه دادند، یکی «سانترالیست» که به بلانکیست‌ها تعلق داشت و دیگری «اتونومیست» که از آن آنارشیست‌ها بود. همچنین، در همین کنگره (و پیش از آن در کنفرانس لندن در سال ۱۸۷۱) بود که انترناسیونال اول ایجاد «حزب سیاسی طبقه کارگر» را به عنوان سازمان مبارزه طبقه کارگر با سرمایه داری تصویب کرد. تا آنجا که به مارکس مربوط می‌شود، هیچ دلیلی وجود ندارد که منظور مارکس از «حزب سیاسی طبقه کارگر» را چیزی غیر از جناح چپ حزب کارگری چارتریست‌ها بدانیم، تشکلی که مارکس در دوران انترناسیونال می خواست اتحادیه‌های کارگری را به سطح آن ارتقاء دهد. تردیدی نیست که پس از شکست کمون پاریس، مارکس بیش از گذشته بر جنبه **سیاسی** مبارزه طبقه کارگر تأکید می‌کرد. از همین رو بود که وقتی، در کنفرانس ۱۸۷۱ در لندن، رهبر بلانکیست‌ها گفت انترناسیونال باید به حزب سیاسی تبدیل شود، مارکس در تشکیل ائتلاف با بلانکیست‌ها بر ضد آنارشیست‌های باکونینی، که با هرگونه فعالیت سیاسی مخالف بودند، تردید نکرد. اما، در همان حال، مارکس مراقب این نکته بس مهم بود که «موضع بلانکیست‌ها را مبنی بر این‌که برای انقلاب وجود یک هسته سازمان‌یافته منضبط از مبارزان کفایت می‌کند»^{۲۰} تأیید نکند. نتیجه‌گیری قطع‌نامه مصوب کنفرانس ۱۸۷۱ لندن به‌روشنی نشان می‌داد که هدف مارکس از مطرح کردن «حزب سیاسی» در این کنفرانس تأکید بر این امر بود که صرف

مبارزه اقتصادی طبقه کارگر برای برانداختن حاکمیت سرمایه کافی نیست و، به همین دلیل، این مبارزه باید با مبارزه **سیاسی** ضد سرمایه‌داری این طبقه به وحدت برسد: «جنبش اقتصادی [طبقه کارگر] و کنش سیاسی آن باید به گونه‌ای جدایی‌ناپذیر در وحدت باشند.»^{۲۱}

بنابراین، تردیدی نیست که منظور مارکس از «حزب سیاسی طبقه کارگر» نه چیزی شبیه «حزب سوسیال دموکرات کارگری آلمان» بود و نه – به طریق اولی – تشکلی چون سازمان «انقلابیون حرفه ای» لنین. اما نگاه مارکسیست‌ها به عنوان فرقه طرفداران مارکس به فرمول «حزب سیاسی طبقه کارگر» یکسره فرق می‌کرد. با توجه به ناکامی انترناسیونال اول در تثبیت و تحکیم وحدت «برای خود» کار مادی و کار فکری، و با عنایت به این‌که پس از انحلال انترناسیونال اول شکاف ایدئولوژیک نیز به دیگر شکاف‌های درون طبقه کارگر افزوده شد، فرمول فوق در دست مارکسیست‌ها به دستاویزی برای احیای فرقه‌گرایی در جنبش کارگری – این بار در لوای **حزب ایدئولوژیک مارکسیستی** – تبدیل شد. به این ترتیب، با شکل‌گیری حزب ایدئولوژیک مارکسیستی و به طور مشخص «حزب سوسیال دموکرات کارگری آلمان (SDAP)» در سال‌های پایانی عمر کوتاه انترناسیونال اول، سیر دگردیسی کمونیسم مارکس، یعنی پسرقت جنبش ضد سرمایه‌داری طبقه کارگر، آغاز شد.

۴ دی ۱۴۰۰

ادامه دارد.

با این فصل (که نسخه ویراسته فصل سوم از کتاب **دگردیسی کمونیسم مارکس، از جنبش سرمایه‌ستیز طبقه کارگر به حزب ایدئولوژیک سرمایه‌داری دولتی** است) بخش اول (با عنوان «کمونیسم مارکس») پایان می‌یابد. بخش دوم، «آغاز دگردیسی کمونیسم مارکس» نام دارد، که به تدریج در ۳ فصل ارائه خواهد شد.

پی‌نوشت‌ها

] Marx, Karl and Engels, Frederick, *Selected Correspondence*, translated by I. Lasker, \[
edited by S. Ryazanskaya, Progress Publishers, 1975, p.137.

Musto, Marcello (ed.), *Workers unite! The International 150 Years Later*, Bloomsbury, \[
2014, p.3.

Ibid., p.4.\]

Marx, Karl and Engels, Frederick, *Selected Correspondence*, translated by I. Lasker, \[
edited by S. Ryazanskaya, Progress Publishers, 1975, p.137.

Collins, Henry and Abramsky, Chimen, *Karl Marx and British Labour Movement: Years \[
of the First International*, Macmillan, 1965, p.26.

Musto, Marcello (ed.), *Workers unite! The International 150 Years Later*, Bloomsbury, \[
2014, p.1.

Ibid., p.5.\]

Collins, Henry and Abramsky, Chimen, *Karl Marx and British Labour Movement: Years \[
of the First International*, Macmillan, 1965, p.140.

Musto, Marcello (ed.), *Workers unite! The International 150 Years Later*, Bloomsbury, \[
2014, p.265. Bracket added.

Ibid., p.86. \]

Collins, Henry and Abramsky, Chimen, *Karl Marx and British Labour Movement: Years \[
of the First International*, Macmillan, 1965, p.35.

Ibid., p.37. 1^r

Harrison, Royden, "The British Labour Movement and the International in 1864", *The* 1^r
.1964 *Socialist Register*,

Musto, Marcello (ed.), *Workers unite! The International 150 Years Later*, Bloomsbury, 1^r
2014, p.73.

Ibid., p.265. 1^o

Ibid., p.5. 1^f

Collins, Henry and Abramsky, Chimen, *Karl Marx and the British Labour Movement*, 1^v
Years of the First International, Macmillan & Co. LTD, 1965, p.288.

Ibid., p.289. 1[^]

Marx, Karl and Engels, Friedrich, *Selected Letters: The Personal Correspondence*, 1^q
1844-1877, Fritz J. Raddatz, ed. Ewald Osers, tr. (Boston MA: Little, Brown, 1981), p.118.

Musto, Marcello (ed.), *Workers unite! The International 150 Years Later*, Bloomsbury, 1^r
2014, p.37.

Ibid. 1¹